



۲۰۲۱/۱۰/۱۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## مختر عین همه شمول، کیانند؟

در مقاله قبلی تحت عنوان: "**حکومت همه شمول، یعنی چه؟**"، تا حدی تلاش صورت گرفت که اگر ممکن باشد تا حد قابل سنجش، بر جوانب معینی از این مفهوم، نا مفهوم، روشنی انداخته شود. قبل از اینکه به تفصیل بیشتر پرداخته شود، در صف مختر عین همه شمول، محافل خارجی و جنگی های داخلی استخدام شده آنها در "جنگ نیابتی"، شناخته شده اند. در قدم اول باید گفت که نظر سیاسی فرد، با منسوب بودن او به کدام گروپ اجتماعی که بعضی ها ممکن به "گروپ خون" متصل سازند و یا به نظر سیاسی آنها، جنبه دینی و یا غیر دینی ببخشند، همه و همه مفاهیمی است که به عنوان مناسبت های خارج از ذهن او، هیچ ربطی با تفکر و اندیشه او داشته نمی تواند. به عبارت دیگر هیچ نوع دلیل منطقی در وابستگی، این پدیده ها وجود ندارد. بخصوص اینکه، حتی انسان خودش در لحظات مختلف درک می تواند که، در تخیل گوناگون نیز غرق شده می تواند. در حال حاضر در کشور ما گروپ های مختلف، برای خود "غلاف های" گوناگون، و پوشش های متنوع جستجو کرده اند. از "قومی" گرفته تا "مذهبی" و "لسانی"، برای هر کدام آن، تنوع "خلق" کرده اند. قبل از اینکه به جزئیات داخل شویم، فرض کنیم، پدیده دین و مذهب اسلام را در نظر بگیریم. دین یکی است، اما وقتی گروپ های مختلف، تلاش می ورزند تا از آن، به مثابه وسیله رسیدن به قدرت سیاسی سوء استفاده کنند، مصمم می شوند، تا هر یک نمونه پیروی و تعبیر خاص خودشانرا تبلیغ کنند. پذیرش واقعیتها خیلی تلخ شده است. تنها در جمع "مسلمانان" (سنی)، پیروان این "دین"، در چنان گروپ های متعدد درین کشور تقسیم شده اند که می توان خطر راه گم کردن را جدی گرفت. حال مردم تحت بیرق کدام دسته و فرقه قرار گیرند؟ "اسلام پیروان گلبدین حکمتیار"، "اسلام پیروان برهان الدین ربانی"، "اسلام پیروان عبدالرسول سیاف" که بعداً با تغییر نام او توسط رهبران سعودی، به نام "عبدالرب رسول سیاف"، شهرت و هابی نیز به او داده شده است که به صفت "ماشین فتوا سازی" هم یاد می گردد. در بیش از بیست و پنج سال اخیر، "پیروان اسلام محمد نبی محمدی" مواضع با قدرت را تصاحب شده است که، در خدمت "آی اس آی" قرار گرفت و در تشکل "حرکت طالبان" نقش "پیشوای دینی" را قبول کرد و متصل با آن، "آی اس آی" به جذب "جنگیهای" آزموده، از صفوف "پیروان مولوی خالص" و "گیلانی"، "مجددی" و غیره، پرداخت و بالاخره "طالب" و "داعش" را نیز، وارد میدان "جنگ مسلحانه" ساخته اند. در کشور ما افغانستان، که از دیر زمان یک دین "اسلام" با "مذاهب" مختلف داشته ایم، حال باید در برابر هر یک از آنها، گزارش عبادت روزانه خود مانرا بدهیم و در آینده چنین محسوس است، که ممکن در مساجد از هر یک از مسلمانان کشور ما، مانند محل کار، حاضری امضاء شود. صرفنظر از اینکه همه چیز در ساحة کلتور و آنچه که انسان به هدف بهبود شرایط زندگی ایجاد می کند، همیشه در حال تغییر است، اما برای کسانی

که در جامعه افغانستان دولت دینی می خواهند، باید بدون هیچ نوع آموزش و تفکر فردی و انتخاب خودش، همان

# Antike



Spätantike Altertum Greco-Roman world Hellenismus

## Historisches Zeitalter



Mittelalter Neuzeit Altertum Frühe Neuzeit



Antike Baukunst in Afghanistan Foto: © 2011 - copyright: fotolia.com Antike Stadt bei Persepolis Foto: © 2011 - copyright: fotolia.com Antike Stadt bei Persepolis Foto: © 2011 - copyright: fotolia.com

دستور را عملی کند، که "امیر المؤمنین" صادر می کند. از اعصار قدیم، معلومات موجود است که بطور مشخص در ۸۰۰ تا ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، قسماً حتی قبل از آنهم، در ساحه مدیترانه، عنعنات کلتوری گزارش یافته است، که درینجا نمونه های مختصری از "مسکن سازی" را از منابع "ویکیپدیا" از نظر می گذرانیم. در آن زمانه ها ساحات "یونان"، "هیلینیزم" و "امپراتوری روم" را در بر می گرفته است. "پدیدار شدن دین عیسویت" را در موقف "اپوزسیون" گزارش می دهند، که بعداً این "دین" رهبری "دولت" را در دست می گیرد، که از تفصیل در مورد شیوه حکومتداری آن، درین مقاله صرف نظر می کنیم. ۶۲۱ تا ۶۲۲ سال بعد دین مقدس اسلام عرض وجود کرده است. (اعصار مختلف را در تصاویر از بالا تا پایین. فقط نام می گیریم: "قدیم (انتیک)" "اواخر انتیک"، "عصر قدیم"، "جهان گریکو رومان"، "هیلینیزم"، "قرون اوسطی" (سمبول عیسویت)، "عصر نوین"، "عصر قدیم"، "آغاز عصر نو" و در پایان نمونه های زیرین از ساختمان سازی یونانیها، که در جمله آثار تاریخی و جز کلتور و هنر شمرده می شود.) اما واقعیت اینست، که "روحانیون" و زمامداران همان دین عیسویت بوده اند، که "حکومتداری" را از "امور دینی" جدا ساخته اند و تجربه "دیموکراسی" آغاز یافته بیش از دو هزار سال قبل را که اضافه از دو

هزار سال، متوقف گردیده بود و عوض آن اشکال مختلف، دیکتاری حکمفرما بوده است، دوباره در شرایط "مدرنیزم" و موازی با اختراعات تکنیکی و صنعتی جدید، دوباره رویدست گرفته اند. سرزمین افغانستان امروزی از جمله مکانهای روی این کره زمین شناخته شده است، که هم چنان قدیمی ترین انسانها، در دره ها و کوه ها و در کنار دریاها، آن، قدم گذشته اند. این وطن کهن است و مردم آنهم، «کثیر الاینتی». این کشور کوچک محاط به خشکه که از دید قدرتهای بزرگ برای آنها از "اهمیت ستراتیژیک" مهم تشخیص شده است، در نتیجه رقابتهای آنها، در حقیقت سرزمین مردمان آن به غمخانه، برای باشندگان آن، مبدل شده است. این نویسنده، از جریان یک مکالمه کوتاه خود، با یک "خانم" تبعه ایران که در دریچه های نظرخواهی نشر شده است، مختصر حکایت کرده است، که این جملات را درینجا بار دیگر نقل می کنیم: «از من پرسید که: "افغانی هستی؟" به جواب گفتم که نه، من افغان هستم. "افغانی" نام واحد پولی وطن ماست، که با آن خرید و فروش و یا تبادل ممکن می گردد. گاهی ارزش بالا می رود و گاهی پایین. "افغان" به صفت انسان، کرامت خود را حفظ می کند. این هویت در یک قانون اساسی تعریف شده است، که نیاکان ما، در تشکیل یک دولت پادشاهی درین قلمرو متعهد شده بودند. وطن ما کثیرالاینتی است. بعداً در یک زمان برای این قلمرو، بر طبق معمول موجود بین دولتها، برای این "پادشاهی" نام "افغانستان" را گذاشته اند. بعضی از

هموطنان ما، که عمدتاً در ایران در «مهاجرت» بسر برده اند، خود شان را «افغانستانی» مهر زده اند. این نسبت را هم چنان نا درست، می دانم. وقتی «افغانستانی»، به جای «افغان» ذکر می کند، خودش را خود، به یک «مال» یا «کالای مصرفی»، که تولید و یا ساخت «کشور افغانستان» باشد، پائین می آورد. اما من خودم را انسان می شمارم، من کالای



مصرفی و فروشی نیستم. کسی می تواند مرا قتل کند، اما اراده و درک و ایمانم را نمی تواند، از من بگیرد. اگر کسی این هویت را با گروپ خون ارتباط می دهد، نمی دانم که این خون من در نسلهای گذشته با کدام رشته انسانها، رابطه خواهد داشت، که در تثبیت و تعقیب آن هم چنان علاقمند نیستم. من به هموطنانم، بنابر رابطه و

پیوند خونی (که «بیولوژیکی» است) تعهد نه بسته ام. تعهد من بخاطر امنیت مشترک، احترام متقابل، همبستگی در بهبود شرایط زندگی اجتماعی و بالاخره احترام حفظ عزت و کرامت هر انسان می باشد. من در کشور ما انسانها را با زبانهای مختلف و عقاید مختلف می شناسم. هیچکس نزد من نسبت به دیگر انسان برتر نیست و هیچ کس هم کمتر نیست. در خاتمه انسانم و در هویت «افغان هستم» یعنی تبعه دولت افغانستان هستم. «کنفرانس ناکام "بن" که، در سال ۲۰۰۱م، بر اساس همچو ادعای غیر علمی و عوامفریبانه، سازمان یافت، از نام «اقوام» و «پیروان مذاهب» سوء استفاده می نمودند و مستحق سهمیه را در حاکمیت سیاسی، جامعه ویران، لنگ، شل و معلول و بیوه زنان، یتیمان و پیر مردان و پیر زنان بی سر پرست، تبلیغ می نمودند، اما در عمل «باند های مستخدم در جنگ نیابتی» را که در مناسبات بین المللی در زیر سایه و نفوذ همان قدرتهای خارجی قرار داشته اند، در حالی که خود آنها نیز علیه همدیگر متخاصم بوده اند، بر اوضاع کشور ما حاکم ساختند. حال پس از بیست سال، حکومت های همان کشورها خارجی، در برابر مردم آنها، با یک «افتضاح» مقابل شده اند. بطور نمونه از عنوان یک گزارش از روزنامه آلمانی نقل می کنیم: کشوری که حکومت آن میزبان کنفرانس «بن» در سال ۲۰۰۱م بوده است و در عین حال، هم صدا با سازمان ملل متحد، از «نمایندگان» دعوت شده «چهار گروپ» معلوالحال می طلبید، که به رهنمودهای «سازمان ملل متحد» گوش دهند و به توافق عاجل دست یابند. حال پس از بیست سال، وقتی از اشتراک آنها در «همبستگی» با اقدام ایالات متحده و متحدان آن در جنگ «با تروریسم» و «آزادی دوامدار» (در عملیات ایالات متحده و متحدان آن علیه عراق، اشتراک نکرد)، «بیلاسن مختصر» منتشر ساخته می نویسند که «**توظیف در افغانستان برای ما با مصارف بیش از ۱۷،۳ میلیارد «یورو» تمام شده است... در مدت بیست سال، اردوی اتحادی در افغانستان هم چنان، ۵۹ عسکر کشته داد.**» با وجود آنکه، تا مدت های طولانی، حکومت از «پارلمان» به مفهومی تصویب می گرفت که گویا «عساکر» آنها، در افغانستان، به «جنگ» فرستاده نشده اند، بلکه در حفظ امنیت و اعمار پلها، تهیه آب آشامیدنی و تعلیمدهی و غیره توظیف می شوند، اما بعداً اعتراف نمودند که در «جنگ» درگیر بوده اند. در آن زمان اشغال دوباره افغانستان، قریب دوازده سال بعد از خروج قوای «اشغالگر» اولی، «قوای شوروی»، انحامید. در جمله دشواری هائی که در

برابر پروسه صلح و ختم جنگ قرار دارد، می توان هم چنان از خرابکاریهای مستخدمین استخباراتی خارجی دانست، که در تحت پوشش و هدایات مجسوس فعالیت می کنند. درینجا از رخ این آقایان چون «**عبدالباری جهانی**» و مُرید تصوف و شعر او، «حسیب الله»، پرده بر می داریم، که با برداشت های مغرضانه و طفلانه آنها، فضای دیالوگ و مکالمه بین افغانها را هم، ملوث و زهری می سازند. حال برای هر دو باید گوشزد کرد، که تا اکنون در آلمان درین بیست سال، به ارتباط اعزام قوا، بطور انفرادی، هیچ یک از مقامات دولتی این کشور مورد تهدید و یا حمله شخصی قرار نگرفته است، مانند اینکه، این هردو متحدانه بر محترم عبدالصمد از هر حمله کرده اند، به سبب اینکه در یک مقطع زمانی مأمور دولت و هم در یک زمان در یک حزب عضویت داشته است. عضویت در یک حزب کدام جرم نیست. جرم وقتی بوده می تواند که فرد، خودش به تنهایی یک عمل غیر قانونی و ضد منافع کشور و یا ضد یک انسان بی گناه انجام داده باشد و یک محکمه قرار خود را در رابطه با محکومیت او صادر کرده باشد. جناب عبدالصمد از هر که اقلأ در دو کشور، به حیث سفیر خدمت کرده است، هر کس باید درک کرده بتواند، که معمولاً کشورهای بزرگ چون هندوستان، که اعتمادنامه شخصیتی را به حیث سفیر حتماً قبول نمی نموده است، اگر شخصیت مرتکب جنایت علیه بشریت می شد. سیاستمداران معروف جهان معتقد اند که: **انتقام سیاسی مجاز نیست. توجه باید بر آن باشد، که چنان عمل و اقدام سیاسی که عواقب ناگوار از آن، ثابت شده باشد، بار دیگر تکرار نگردد. اتباع این کشورها، اینقدر نادان و متجاوز، پُر عقده و متعصب و «راسیست» و لجام گسیخته هم نیستند و مانند آقایان چون «عبدالباری جهانی» و «حسیب الله» هم نمی اندیشند.** در قدم اول اتباع آلمان فرق میان نظر و عمل فردی را با مشی یک حزب و تصامیم اتخاذ شده جمعی، به خوبی تشخیص می توانند و در انجام وظایف دولتی، می دانند، که به قول «بیسمارک»، «**تصمیم سیاسی، یک امکان است.**» بدین معنی که بعد از تصمیم به صدور یک امریه و اقدام سیاسی، نتیجه برای اکثریت یا مثبت و یا منفی خواهد بود. چنین تصور شده می تواند که ممکن این دو «آقا»، در چنان موقفی قرار داشته باشند که باید به کسی حق اظهار نظر ندهند. دوم اینکه، خوانندگان و سائر اتباع کشور، مانند عبدالباری جهانی هم چنان شاعر نیستند که گاهی شعر "خیالی" بسراید و اگر بخواهد علیه دیگران "هجو سرائی" هم کند. این چنین افراد که سابقه آنها بصورت کافی پر از کثافت کاریها است، که خود بر حسب روایات، از روی "دی ان ای" در پیوند با پدر "تاجیک" و از "مادر" ممکن "دی ان ای" او با "پشتون"، پیوند داشته باشد، اما اگر بازار فروش کلمات او برایش سود آور باشد پس با اطمینان کامل و تعاملات مروج قراردادهای جاری، و بر طبق سند دوا مدار احتمالی نوکری، به خواست بادر، حتماً عجولانه به قضاوت خواهد پرداخت و نوکری را هم خواهد پذیرفت، که اگر لازم بداند یک بار بر "تاجیک" و یک بار بر "پشتون" حساب کند.. برای آقای "جهانی" و "حسیب الله" اگر شرایط مطابق میل آنها، ایجاب کند، و "حق الزحمة" مساعد در برابر محصول هنر و ادب اونها هم ممکن باشد، حتماً از "ذخایر" تمایلات "راسیستی" تعبیه شده در حافظه های آنها نیز در برابر دیگر اندیشان کار خواهند گرفت. با "آقای حسیب الله" فقط از روی "فضول حرفیهای او که گاه گاهی در برداشتهای سیاسی و تاریخی او از "حزین گوئی" نیز بروز می کند، شناخت کافی وجود ندارد، اما متأسفانه، که "عبدالباری جهانی" را از هر نگاه می شناسیم. این شخص به هدایت و فرمایش قدرتمداران، مانند "سلیمان لایق" که با سرودن "سرود ملی" انقلابی نیز، صاحب امتیاز و مقام شده است، "عبدالباری جهانی" هم چنان، صاحب چنین "شانس" شده است. طول عمر او با شرایط مختلف مطابقت داشته است، گاهی شعر انقلابی سروده است که بر مبنای "طبقاتی" استدلال می نموده است، و گاهی هم

وقتی کارفرمایان خواسته اند شعر "مذهبی" هم سروده است، که بنابر خواست متنفذین قوم، "وایو الله اکبر" را در سرود جا داده و مسبب رضایت باداران کارفرمای او شده است، که او را در مقام وزارت نیز رسانیده است. از دید این آقایان، هیچ کسی باید اجازه نداشته باشد که خلاف میل و ذوق خود آنها، و آنچه که آنها در ذهن دارند، خلاف



Otto von Bismarck

تصور و برداشت آنها، حرف بزنند. برای جلوگیری از طولانی شدن موضوع، جناب "عبدالصمد ازهر" را شخصاً می شناسیم و با هم از احترام متقابل کار می گرفته ایم. قریب چهل سال است، که با ایشان هیچ نوع تماس صورت نگرفته است. هیچگاهی با هم در باره موضوعات سیاسی اجتماعی بحث نه نموده ایم. قضاوت این دو شخص در باره کدام اظهار ایشان، خیلی تعجب آور است. این نویسنده برخلاف این دو "آقا"، از ایشان نمی خواهد، که چه حرفی بزنند و یا چه موضعگیری نسبت به حوادث سیاسی داشته باشند، اما با مرور مختصر بر سوانح و یا زندگینامه عده از فیلسوفان،

سیاستمداران، نویسندگان و ژورنالیستان جهان، فقط از بعضی از آنها، نام می برم. که دارای چه برداشت و تعقل سیاسی بوده اند. شخصیت نخست، "اوتو فن بیسمارک" در ذهن خطور می کند (این صدر اعظم، در "جنگ آلمان فرانسه" پیروز" گزارش یافته است، که حتی از "پرداخت غرامت جنگی فرانسه" به "آلمان" ثبت تأریخی، وجود دارد. آیا در آن "جنگ" هم چنان تلفات انسانی وجود نداشته بوده باشد؟) هدف این نیست که این نویسنده، درخواست دریافت صلاحیت "مدافع" برای محترم عبدالصمد ازهر را تقدیم کند. (طوری که شنیده شده است، خود ایشان تحصیل در رشته حقوق داشته، در ادارات دولتی، ممکن به حیث پولیس نیز ایفای وظیفه کرده باشند. به هر صورت یک مستنطق معروف نیز بوده اند). حال بر می گردیم به نظرات و افکار شخصیت سیاسی نامدار آلمان، که در "پادشاهی آلمان"، از معروف ترین "کنسلرها" یا صدراعظم پادشاهی بوده است. مردم و جامعه آلمان در سراسر آلمان، بیش از "۵۰۰" مجسمه، از او ساخته اند. او در رابطه با موضوعات "سیاسی" چنین ابراز نظر نموده است: «**شما همه احمق و دیوانه خواهی بود اگر معتقد شوید که از تجارب خود آموخته می توانید، من ترجیح می دهم که از اشتباهات و غلطی های دیگران بیاموزم، تا از اشتباهات خود جلوگیری کنم.**» ("اوتو فن بیسمارک") حال بر می گردیم، به کنفرانس "بن" در سال ۲۰۰۱م. کشوری که همه چیز را از دست داده بود، این «وابستگان» و «مستخدمین جنگ نیابتی» به این کشور به عنوان «غنیمت» جنگی می نگریستند و به اصطلاح معمول بر تصمیم «سرئی چپ مالئی هلال» عمل نمودند. در نتیجه در تحت نام «جهاد»، کشور را به «جنگ سالاران» و متنفذین کهنکار سپردند، تا از همین نام «قوم و دین» سوء استفاده کنند. از تاریخ ۱۵ اگست تا امروز قریب ۵۵ روز می گذرد، که «جنگیهای طالب» وارد «ارگ» ریاست جمهوری شده اند و بر طبق اطلاعات و گزارشات خود آنها، جنگ را "ختم شده" می شمارند، و «امارت اسلامی» را که بیست سال قبل، در نتیجه هجوم قدرت بزرگ و رقیب دیگر جهانی و متحدان آن، پس از حوادث "۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م" سقوط یافته بود، دوباره اعلان داشته اند. با وجود اینکه ادعاهای تغییر کردن «حرکت طالبان» را بزبان می آورند، اما تا اکنون «بیانیه» مفصل رسمی حکومت آنها را ارائه ننموده اند. سائر منابع فقط، ولایت پنجشیر را که گویا، کاملاً "تسخیر" نا شده گزارش می دهند، به نام «مرکز مقاومت ملی» مهر می زنند. اما کدام «مقاومت ملی؟» درینجا لازم است، برای «آقایان» «عبدالباری جهانی» و «حسبب الله» که از «اشغال ۱۹۷۹م» نام می برند و بعد، افراد را که گویا در سیستم سیاسی «مأموریت داشته اند»، در برابر سیاست و رقابتهای «قدرتهای بزرگ» جوابگو، مهر می زنند. این آقایان، باید، کمی اندیشیدن را هم، بیاموزند. درین مورد که

با وقایع سیاسی، قدرت و زور ارتباط دارد و به هیچ صورت در اختیار فرد، با این استدلال پوچ نمی تواند، جواب گفته شود، «بیسمارک» درین رابط گفته است: «**اکثریت، قلب های زیادی دارد، اما یک قلب ندارد**» ("اوتو فُن بیسمارک") ازین آقایان می پرسیم که اینها و هواداران آنها، فقط از نام "تشکلهای سیاسی" و یا یک اداره "سیاسی" نام می برند و بعد با تعصب باد نا راحتی را بطور فردی از خود خارج می کنند، بدون اینکه بدانند که همچو رویدادها، چگونه به راه می افتد. کسی که اصلاً حقوق نخوانده باشد، می تواند بداند که یک انسان ممکن نسبت به نظریه نا درست خود، محکوم به جزا نشود، تا زمانی که در عمل خلاف قانون عمل نکرده باشد. محکومیت او فقط توسط محاکم صورت می گیرد، نه بر اساس "اذهان عامه" و یا همچو افراد بی مسؤولیت مانند، آقای "عبدالباری جهانی". مجرم به یک عمل جرمی کسی است، که یک محکمه بر او محکومیت را صادر کرده باشد. یک پناهنده سیاسی که قریب "سی سال" در محروم ترین شرایط حقوق سیاسی، فقط حق زنده ماندن داشته است، اگر خدا نا خوسته جرمی هم مرتکب شده باشد، در گذشت زمان لحظات تلخ را گذرانده است. قبول پناهنده گی سیاسی او در یک کشور دارای سیستم حقوقی، خود نمایانگر سبک بالی او را نشان می دهد. هموطنان گرامی بدانند، که ، زمانی که این شاعر معروف، به امضای "متفکر دوم جعلی جهان و رئیس جمهور دست نشانده و حال فراری" به حیث "وزیر اطلاعات و کلتور" در "جمهوری اسلامی افغانستان" مقرر شده بود، قرار حکایت، جهت تثبیت حضور روزمره مأموران دولتی در آنوزارت، گزارش را از محل کار آنها، بذریعه پسرش که مأمور مقرر در وزارت نبوده است، انجام می داده است. ازین شرم، بیشتر چه خواهد بود؟ آقای "حسیب الله" هم چنان در ختم هر چند سطر منتشر شده به ظاهر حزین، اما با فضول حرفی، با یک شعر کدام "شاعر" خاتمه می دهد و این حسیب الله مانند دیگر هم قطارانش تمام وقت از "باند های پرچم و خلق" نام می برد. قریب "سه دهه" سپری شده است، که دیگر این "باند های پرچم و خلق" که او و یارانش به زبان می آورند، بر اوضاع کشور "حاکم" نیستند. حرف برین نیست که اعضای سابق آن حرکت سیاسی وقت، که "پیروزی" و "شکست تاریخی" آنها را خود ارزیابی می توانند، نزد این فضولهای تأریخ سر فرود آورند. فضول دیگر نام "خلق" را نمی گیرد و در جایی چنین می نویسد: «**باور کنید در حیرت افتادم. جناب شما که، منحصیث یک پرچمی عالیرتبه، از مدافعین سرسپرده اشغال بیرحمانه شوروی ها بودید؛ و چون چندی هم به حیث آمر زون حوزه غرب ایفای وظیفه نموده اید حتما به صد ها فرزند این خاک را، که برضد اشغال بیرحمانه شوروی ها جهاد میکردند به جوخه اعدام سپرده اید.**». این نویسنده از او نمی پرسد که "چرا خلقی" بوده است. اما بیاد دارد که یک زمان ما محصلان جوان، که غیر "حزبی" بوده ایم، به بیانات همین شخص هم چنان که از "سنتیج خلقی ها" بیانیه می داده است و با شاعران هم سن خود، چون "علی گل پیوند ("امینی")"، "محمد عیان عیان" و "محمد معصوم هوتک" و غیره شعر می سرودند، گوش می دادیم. حال "جالب" است، که می گوید: "منحصیث یک افغان حق هم داشتم." درینجا به ارتباط این اظهارات پوچ و مفتضح "عبدالباری جهانی" به این نقل قول "اوتو فُن بیسمارک" نظر می اندازیم: «**میلانی که، برای ملیتهای بیگانه نشان داده شود و یا به تلاشهای حرکت ملی دیگران شوق و ذوق نشان داده شود، هم چنان در حالتی که عین چیز فقط به قیمت پدر وطن خودی تحقق یافته می تواند،**

**یک شکلی از مریضی سیاسی شمرده می شود.** («اوتو فُن بیسمارک») برای "عبدالباری جهانی" باید گفت که حق داشتن" یک چیز است و "حق دریافتن" و یا از حق درست کار گرفتن چیز دیگری است. **"وزیر شدن را حق داشتید؟"** و یا شما را "انتصاب" کردند. حال در اضافه از ۵۵ سال بعد از اشتراک در آن "محافل" و "مظاهرات"، که به بیانات شما گوش می دادم، احساس ندامت ندارم. اصلاً در برابر هیچ یک تشکل سیاسی چه در داخل و چه در خارج باشد، تعصب و یا بد بینی عام ندارم. اگر کدام مشی سیاسی برایم قابل قبول نه باشد، فقط حق دارم که تأیید نکنم. اگر افراد آن حزب آن مشی را قبول کرده اند، حق خود آنهاست. قضاوت بعد از انجام عمل از طرف کارشناسان بهتر صورت گرفته می تواند. من در آنزمان ممکن فهم لازم و کافی نداشته بوده باشم و خواست من ممکن این بوده باشد که از دیگران بیاموزم. حرفهای شما را با مهر و تاپه «خلقی» و یا "پرچمی" شنیده ام، اما هیچگاه همه را در یک مشخصه جا نداده و هم نخواهم داد. بار دیگر تأکید می گردد که من مانند شما مردم مانرا با تاپه های "خلقی"، "پرچمی"، "شعله ای"، "اخوانی" و یا "افغان ملتی" و غیره و یا با مهر "قومی" و "مذهبی" تقسیم نمی کنم. بعد از ۴۳ سال بحران افغانستان، تصویر خرابه های خانه ام را که در دورترین نقطه سرزمین ما واقع بوده است دریافتم. بقایای دیوارهای گلی را که در این تصویر از خانه "گلی" ام می بینید، اولین خانه بوده است، که سی و پنج سال قبل ویران کرده اند. این خانه گلی را در یک دشت، با برادرانم در سالهایی که محصل پوهنخی علوم پوهنتون کابل بوده ام، با دستان خود مان در ایام رخصتی تابستانی آباد کرده بودیم. عاملین معلوم اند و قاتلان برادران و اقاربم هم معلوم بوده اند، من علیه هیچ یکی از آنها، تعصب و غصه ندارم. این تصویری است که به عنوان اطلاعیه پس از ۵۰ سال از محل تولدم، دریافتی ام. این تصویر را به کمک جوانانی دریافتی ام، که از تولد آنها، آگاهی نداشته ام. اما در آنزمان وقوع حوادث، که در آلمان مصروف تحصیل بوده ام، دیدن این تصویر سیاه و سفید مرا خیلی تکان داده است. در متن گزارش اخبار، این دو فرزند وطن ما در ولایت قندهار، در مکاتب عالی معلم بوده اند، که با «تاپه کمونیست»،



بدون محکمه با ضرب مرمی، به قتل رسیده اند. این یک امر طبیعی است، که انسان در لحضات مختلف، احساس و



Gefangene der Islam-Rebellen bei Kandahar: Anschluß an den Gottesstaat

(«اسیران شورشیان - اسلامی در حوالی قندهار، شینگل شماره ۳، ۱۹۸۰م»)»

برداشت متفاوت از شرایط زندگی می داشته باشد. یکی از معروف ترین فیلسوفان قرن بیست، "کارل رایموند پوپر" خود در زندگینامه خود می گوید، که در سنین نوجوانی برای مدتی "کمونیست" بوده است، اما بعد وقتی خود تجربتاً درک می کند که **"انسان حق دارد، برای یک هدف، زندگی خود را با خطر روبرو سازد، اما نه زندگی دیگران را"** و پس از آن، با آثار معروف خود، در تحت عناوین چون، "جامعه باز و دشمنان آن" و هم چنان "هیستوریسم" و غیره، جهان را به راه نوین، "تجربه دیموکراسی" رهنمائی کرد و

می گفت که ما **"نمی دانیم؛ بلکه حدس می زنیم."** او هم چنان هوشدار می داد که **"آیدیالوژیها، جز وعده های میان خالی، چیز دیگری نیست."** ضمن اینکه تأکید می ورزید که **"دولت نمی تواند، در نقش پیشوای مذهبی، قرار گیرد."**

توصیه می نمود که در اهداف "سیاسی، باید قدم به قدم، پیش رفت." برخلاف تصورات "مذهبیون" و یا "آیدیالوژیستهای" چپ و راست، می گفت که طرحها و پلانهای طویل المدت، که در انجام آن، به موقع اشتباهات بررسی شده نتواند، خیلی کشنده و ضرر آور شمرده می شود. در عین حال اطلاعات ضد و نقیض نیز از طریق "میدیاها" بدست می آید. از آنوقت ببعد، با شدت بیشتر از هر کنج و کنار این ادعا، که گویا "حکومت باید همه شمول" باشد. اما در مورد این همه مشخص نمی گویند. هیچ کسی نمی داند، که وظیفه "حکومت همه شمول" چه خواهد بود. در باره ترکیب چنان حکومت هیچکسی تعریف دقیق نداده است. برخی از بی مغزها، که سران حکومت و دول خارجی نیز در جمله شامل اند، هم چنان، با کلمات مغرضانه و دهن های بوناک آنها، گاهی "همه شمول" را طوری ذکر می کنند که "باید" "هر قوم خود را در همچو حکومت ببیند" عجیب است. این اقوام را چگونه تعریف می کنند؟ آیا هدف آنها اینست که در امور اداره دولتی همه اعضای جامعه با قوت و صلاحیت مساوی، "حاکم" باشند؟ آیا این امر ممکن است که هر یک بر طبق دلخوا، آرزوهایش را از طریق صدور امر بر دیگران و از محصول کار دیگران برآورده سازد و هیچ کسی هم از او ناراض نباشد و در برابر هیچ کس هم جوابگو نه باشد؟ به عبارت دیگر مافوق قانون باشد و همه چیز را در اختیارش داشته باشد و یا اینکه برای اداره کشور و اجتماع، تعداد محدود، در حاکمیت صلاحیت عام و تام داشته باشند و مربوط آنها باشد، که برای اتباع چه نوع زندگی کردن را هدایت دهند؟

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمداکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید